

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

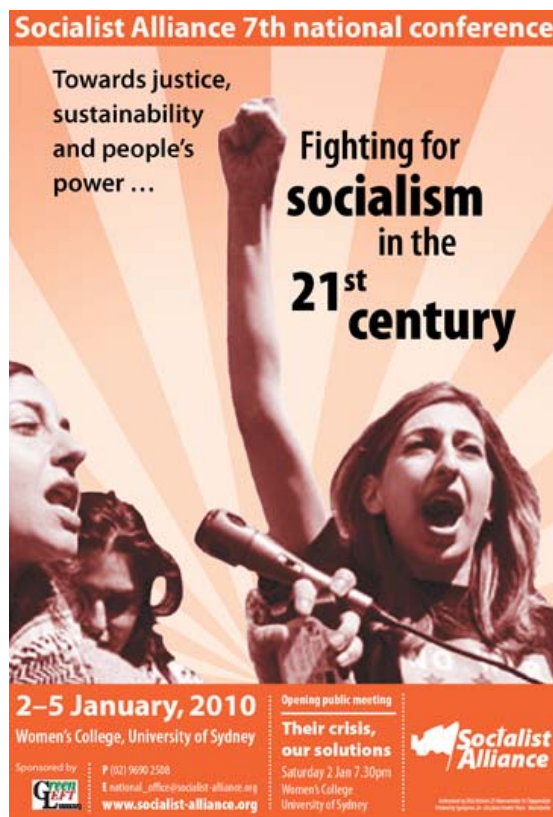
afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

فرستنده: جهانگیر محبی

۲۰ جون ۲۰۱۱



بدون زنان هیچ جنبش واقعی توده نی نمی تواند وجود داشته باشد!

"لنین"

از آن جهت که در طول تاریخ ستم بر زنان جزئی جدائی ناپذیر از نظم طبقاتی بوده و همچنین تغییرات بزرگ اجتماعی بدون خمیرمایه نیروی زنان غیرممکن خواهد بود، لذا تلاش نیروهای سیاسی مترقی که برای این مهم واقفند، در هر چه رادیکالتر کردن جنبش زنان جهت به نبرد فراخواندن سیاست های سرمایه داری جهانی شایان توجه و قابل اهمیت است.

زنان و جنبش آنان در مقابل دوگزینه؛

سوسیا لیسم یا بربریت!

نگارش : الف. آناهیتا

مبارزه طولانی زنان طی سالهای متمادی دستاوردهای گرانبهایی به همراه داشته، اما زنان در جهان، هنوز از نابرابری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اعمال خشونت رنج می برند، چنانچه به نقل از "جان ایگلند"، معاون دبیرکل سازمان همکاری های بشردوستانه، در تاریخ ۱۲ دسمبر ۲۰۰۵، یکسوم زنان در اقصی نقاط جهان تحت انواع گوناگون خشونت ها از جمله سوءاستفاده های جنسی، تجاوز و ضرب و شتم قرار می گیرند که میزان اعمال این خشونت ها در مناطق جنگ زده شدت بیشتری دارد. گزارشات، حاکی بر این است که خشونت های جنسی و جسمی که اغلب از جانب مردان اعمال می شوند، بیشتر از سرطان، تصادفات جاده ای، مالاریا و جنگ موجب مرگ زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله می شود. وی ابراز می دارد که زنان در هر سنی از کودکی تا پیری قربانیان خشونت هستند و چنانچه اقدامات لازم برای جلوگیری از اعمال این گونه خشونت های رفتاری به زنان انجام نشود، این تاریخ است که در سال های آتی در مورد ما و عملکرد ما قضاوت خواهد کرد. در دهه های اخیر تعداد زنان در حوزه نیروی کار جهانی دوصد میلیون افزایش یافته است، در سال ۲۰۰۴، زنان ۱.۱ بیلیون از ۲.۸ بیلیون کسانی که به طور رسمی کار می کنند را تشکیل دادند که برابر با ۴۰ درصد از کل نیروی کار جهانی می باشد... ولی به اساس گزارش سازمان جهانی کار، زنان جزو کسانی هستند که قادر به حفظ کار ثابت با حقوق معین نبوده و بیشتر به صورت غیر رسمی مشغول به کار می باشند. زنان در ازای کار مشابه با مردان، حتی در حیطه مشاغلی که بیشترین کارکنان آن زن هستند، حقوق کمتری از مردان دریافت می کنند. به اساس گزارشات متعدد زنان نصف مواد غذایی جهان را تولید می کنند ولی ۶۲ درصد از قحطی زدگان آن را تشکیل می دهند. با اینکه ۲ بر ۳ کار جهان توسط زنان انجام می شود اما ۷۰ درصد فقیران جهان زن هستند، این در حالیست که آنان فقط ۱۰ درصد از عایدی جهان را وصول می کنند

آمار بالا که فقط هاله ای از آنچه بر زنان می گذرد را آشکار می سازد بیانگر وضعیت نا مناسب زنان به عنوان نیمی از جمعیت جهان است که به هیچ انسان بی غرضی پوشیده نیست. اما هر فردی نسبت به نوع نگرش و جهان بینی خود ریشه های این ستم را جست و جو می کند. به عنوان مثال از آنجا که کانون نگرش انسان های مذهبی و سنتی «جنسیت» و نه «انسان» است، به طور زیرکانه، گاه آشکار و گاه پنهان برای زنان به خاطر جنسیت ارزشی کمتر از مردان قابل می شوند، محوری بودن عامل بیولوژیک در نگرش سنتی- مذهبی در تعیین نوع پوشش، تعریف مرزهای مجاز و غیر مجاز در مناسبات متقابل زن و مرد و هم چنین در مضمون ارزشها و باورهای مطلق گرایانه اخلاقی مانند عفت و پاکدامنی، کاملاً بارز است

اما حقیقت این است که ریشه های ستم بر زنان را باید در روابط تولیدی حاکم بر جهان مبتنی بر سرمایه که به اساس مناسبات بهره کشی انسان از انسان پایه ریزی شده جست و جو کرد. در مناسبات جوامع طبقاتی انسان ها صرفاً نه به اساس جنسیت بلکه به اساس جایگاه آنان در روابط تولیدی و نقش آنها در حجم سود تولید شده محاسبه

می شوند و بدین ترتیب سرمایه داری در پروسه رشد خود به دلیل نیاز به نیروی کار فراوان و ارزان قیمت، زنان را به عرصه اقتصاد و اجتماع وارد می کند. نظام طبقاتی حاکم تا زمانی که به کار ارزان قیمت زنان احتیاج داشته باشد یک سری امتیازات به آنان اعطا می کند و زمانی که این نیاز ضروری نباشد، امتیازات را پس می گیرد. به عبارت دیگر، بخشی از امتیازاتی که در برهه ای از تاریخ به زنان داده شده نیاز روابط تولیدی جوامع سرمایه داری بوده است، به عنوان مثال در طی جنگ جهانی دوم به دلیل نیاز اقتصادی و وضعیت بحرانی، زنان را وارد عرصه بازار کار کردند اما بعد از جنگ تعداد زیادی از آنان کار خود را از دست دادند

بدیهی است که سیستم سرمایه داری در این مسیر احتیاج به ابزاری دارد تا بتواند در مقابل کار برابر با مردان به زنان مزد کمتری بدهد و ارزش اضافی حاصل شده از تولیدات را افزایش دهد و در همین مسیر است که تسلط خود را توسعه می نامد و اینگونه آنرا توجیه می کند. بهترین ابزار، زنده نگاه داشتن سنت های عقب افتاده است، حاکم کردن سنت در قالب نهاد خانواده، دین و یا قانون بر روابط تولیدی حاکم، به سرمایه داری اجازه می دهد تا از یک سو طبق منافع خود هر زمان که اراده کرد به زنان امتیازاتی از جمله اجازه کار در خارج از خانه را اعطا کند و چون به اساس سنت ها و عقاید مذهبی زنها ضعیفتر از مردان هستند پس مزد کمتری به آنان پرداخت کند و به این ترتیب ارزش حاصل شده را بالاتر ببرد و لاجرم نیروی کار زنان و مردان (که خود از ستم طبقاتی رنج می برند) را در رقابتی بی رحمانه قرار دهد تا همچنان بیشترین سود را در این مسیر نصیب خود گرداند. در حالیکه با پیشرفت تکنولوژی و خارج شدن نیروی بدنی از پروسه تولید و مدرن شدن ابزار تولید دیگر احتیاجی به نیروی بدی نیست ولی با حاکم کردن سنت بر روابط تولیدی مزد زنان در مقایسه با مردان به اساس جنسیت پرداخت می شود، نه به اساس کاری که انجام می دهند. در این اثنا سرمایه داری با استفاده از سنت های عقب افتاده قادر است در زمان های بحرانی برای حفظ منافع خود زنان را بر پایه «تقدس خانواده» که طبق تعریف سنتی، سلول اصلی جامعه می باشد و از همین روست که زن ملک مرد تعریف شده و به یک سری تعهدات مجبور می گردد، در خانه نگه دارد و از این طریق نیز هزینه زندگی مزدبگیران مرد را پائین نگه داشته، دستمزد کمتری به آنان بدهد و بدین صورت نیز ارزش اضافی را افزایش دهد.

در چنین مناسبات تولیدی، زنان به عنوان شهروندانی که ارزشی کمتر دارند به کنجی از جامعه رانده می شوند و شرایط برای اعمال خشونت نسبت به آنان از طرف افراد ناآگاه آماده می گردد، بنابراین ستم جنسیتی نیز همواره توسط نظام طبقاتی حاکم نهادینه و تشدید می گردد.

این مسأله به خوبی نشان می دهد که بدون تغییر روابط تولیدی اجتماعی و قوانین ناظر بر آن نمی توان تعریف جدیدی از «انسان» داشت، در واقع در چنین روابط تولیدی غیر انسانی نمی توان قوانینی انسانی را به ثبت رساند که از حقوق انسان ها فرا از جنسیت دفاع کند. اگر قبول داشته باشیم که تبعیض جنسیتی حاصل پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی در طول تاریخ است، بنابراین تجلی رفع کامل تبعیض جنسیتی در رابطه ای تنگاتنگ با حل مسأله غامض طبقات، تعویض روابط تولیدی و به نبرد فراخواندن سنت های حاکم بر آن همچون خانواده، قرار می گیرد. یکی از مهمترین پارامترهایی که نقش اساسی در مبارزه زنان جهت رفع انواع اشکال تبعیض بازی می کند، «حضور منسجم زنان در صحنه مبارزه طبقاتی» می باشد. امروزه که بشر با مسأله جهانی سازی سرمایه که به معنای تحت سلطه قرار دادن فعالیتهای اقتصادی- سیاسی کشورهای جهان جهت تحمیل وسیع تر سیاست های نیولیبرالیسم اقتصادی به نفع قشر قلیل صاحبان سرمایه های فراملی و کلان سرمایه داران، در سطح جهان با توسل به ابزارهای سازمان تجارت جهانی، صندوق بین الملل پول و ناتو روبرو است، اهمیت حضور منسجم زنان در

عرصه مبارزه طبقاتی بسیار مهمتر ارزیابی می شود. زیرا پدیده جهانی سازی سرمایه هدفی به جز حمله به حقوق دموکراتیک انسان ها، به یغما بردن امکانات رفاهی همگانی، تشدید فقر، جنگ و به طور خلاصه تعمیق اختلاف طبقاتی نداشته و مطمئناً موقعیت زنان را بیش از پیش مورد لطمه قرار می دهد و تبعیض علیه زنان تصویری خشن تر به خود می گیرد

اما از آنجا که جنبش جهانی زنان یک دست نیست بخشی از این جنبش به دلیل عدم آگاهی و برخی به دلیل انطباق منافع طبقاتی با منافع طبقه حاکم و اصولاً خاستگاه طبقاتی خواستار احیای حقوق کامل زنان در چارچوب سیستم طبقاتی کنونی هستند که البته این گمان غیر واقعی است زیرا مبارزه علیه ستم جنسیتی و علیه ستم طبقاتی سرمایه داری جهانی لازم و ملزوم یک دیگرند. نگرش فوق با توجه به فرهنگ طبقه حاکم که متأسفانه همیشه فرهنگ حاکم بر جامعه می باشد و تلاش رسانه های سرمایه داری در لاپوشانی کردن علت اصلی بی حقوق زنان، همواره ترویج می شود و حضور منسجم جنبش زنان در عرصه های مبارزه علیه سیاست های سیستم طبقاتی حاکم را کند می سازد. خانم باربارا ایپستین استاد دانشگاه سانتا کروز در کلیفورنیا اعتقاد دارد که «جنبش زنان اواخر دهه شصت و هفتاد و اوایل دهه هشتاد در امریکا دیگر وجود ندارد و امروز جنبش زنان بیشتر قسمتی از جهان سرمایه داری شده تا این که دشمن آن باشد». وی ادامه می دهد که «بسیاری مفسران جنبش زنان در این رابطه به بحث و گفت و گو نشسته اند که علت عدم برابری بین زنان و مردان در کشورهای عربی شکاف عظیم فرهنگی بین دنیای آنان و دنیای غرب می باشد، در همین راستا در تاریخ هفده نومبر ۲۰۰۱، زمانی که لورا بوش به دلیل ظلمی که طالبان بر زنان افغانستان روا می کرد، از مدیریت بوش و حمله به افغانستان دفاع کرد، با مخالفتی از طرف جنبش زنان امریکا روبرو نگشت. این در حالیست که قبول چنین استدلال هائی در دهه شصت و مطمئناً دهه هفتاد غیر ممکن بود.» وی اعتقاد دارد که «جنبش زنان امریکا لبه تیز خود که سیاست های حاکم بر اجتماع را به نبرد فرامی خواند از دست داده است، و در شرایط فعلی گرایش سیاسی جنبش زنان دچار اضمحلال و سقوط به عرصه یک جنبش فرهنگی شده است»

از آن جهت که در طول تاریخ ستم بر زنان جزئی جدائی ناپذیر از نظم طبقاتی بوده و همچنین تغییرات بزرگ اجتماعی بدون خمیر مایه نیروی زنان غیر ممکن خواهد بود، تلاش نیروهای سیاسی مترقی که بر این مهم واقفند، در هر چه رادیکالتر کردن جنبش زنان جهت به نبرد فراخواندن سیاست های سرمایه داری جهانی شایان توجه و قابل اهمیت است. البته ضرورت حضور زنان در صحنه مبارزه طبقاتی جهت دستیابی به مدل اجتماعی و تولیدی عالی تر به معنای توقف مبارزه آنان در چارچوب سیستم طبقاتی کنونی نیست بلکه هر گونه دستاوردی که تا امروز توسط مبارزات زنان حاصل گشته، به عنوان ابزاری جهت تضعیف روابط تولیدی حاکم محسوب می شود و مسیر تغییر اساسی ساختارهای اقتصادی- سیاسی کنونی را هموارتر می سازد

نگرش دیگری که از دیرباز تا به امروز هنوز به گوش می رسد و می تواند یکی از بزرگترین ضعف های جنبش زنان به شمار رود «زنانه» و «مردانه» کردن جنبش مذکور است. از آن جهت که ناعدالتی و نابرابری از خصلت های جهان سرمایه است، همیشه سعی دارد با استفاده از ابزارهای گوناگون میان جنبش های اجتماعی شکاف ایجاد کند و مانع اتحاد آنان شود. بنابراین همانطور که در ابتدای این مطلب آمد با حاکم کردن سنت های کهنه و مذهب بر مناسبات تولیدی جهت کسب ارزش اضافی افزون تر و تبدیل نیروی کار انسان ها به کالا، زن و مرد را در مقابل هم قرار می دهد تا هر چه بیشتر ارزش کار آنان را کاهش دهد. زنانه کردن این جنبش جهانی به عنوان یک جنبش برابری طلبانه با توجه به اینکه مردان نیز همانند زنان مورد ستم طبقاتی قرار می گیرند از یکسو و حضور مردانی

نه اندک در صف اول جنبش زنان از سوی دیگر، به نفع سیستم طبقاتی حاکم می باشد و دست آنان را در اعمال تبعیض هر چه بیشتر باز می گذارد که مطمئناً ضررش برای زنان که از ستمی مضاعف رنج می برند افزونتر خواهد بود. لذا نگرشی که به جای به به نبرد فراخواندن سیستم مبتنی بر سرمایه، مردان تحت ستم طبقاتی که خود از وضعیت کنونی در رنجند را به مبارزه می طلبد، مانع پیوند جنبش زنان با مبارزات رهایی بخشی که در آن با مردان درد مشترک دارند، می شود و در انتها مبارزه عام سراسری طبقه تحت ستم علیه ستم طبقاتی و ستم جنسیتی را تضعیف می کند

تبعیض جنسیتی از فرهنگ و مناسبات نابرابر اجتماعی ریشه می گیرد و در جوامع مختلف نسبت به نوع روابط تولیدی حاکم و میزان تسلط سنت بر آن، تأثیر و انعکاس های متفاوت از خود نشان می دهد. علاوه بر این، میزان رشد و پیشرفت جنبش زنان را سطح پیشرفت ساختارهای سیاسی- اقتصادی و رشد ابزار تولید، تعیین می کند. در کشورهای که دارای ساختار سیاسی ایدئولوژیک هستند و سرمایه مانند کشورهای مدرن سرمایه داری نه از راه تولید، بلکه از راه غارت منابع طبیعی به جیب طبقه حاکم سرازیر می شود، اصولاً نیازی به نیروی کارازنان قیمت زنان نیست و در این جوامع بیشتر از زنان به عنوان زینت المجالس آن هم برای عقب نیفتادن از جامعه جهانی، استفاده می شود. روابط تولیدی حاکم بر چنین جوامعی کاملاً مردسالارانه است. در همین راستا و تحت حاکمیت نظام استبدادی- مذهبی ولایت فقیه، زنان از عدم وجود ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک خود رنج می برند. تبعیض تحت حمایت قدرت سیاسی به طور وحشیانه ای اعمال می شود و به تضادی عمیق و مانع اساسی در مقابل رشد زنان تبدیل گشته است.

به اساس گزارش توسعه انسانی سازمان ملل، ایران تحت حاکمیت ولایت فقیه به لحاظ شرکت زنان در بخش های مختلف در میان ۱۶۵ کشور جهان در رتبه ۱۵۵ جای گرفته است. به اساس همین گزارش حضور زنان ایرانی در بخش های مختلف اقتصادی اعم از کشاورزی، صنعت و خدمات ۳۰ درصد اعلام شده است. این گزارش شاخص اشتغال زنان در ایران را ۱۴۱ اعلام کرده که بدین ترتیب ایران از نظر حضور زنان در عرصه اقتصاد در میان ۱۶۵ کشور جهان در رده ۱۵۵ قرار می گیرد. به اساس این آمار حضور زنان در اقتصاد در ایران ۳۱ درصد اعلام شده است که از میانگین کشورهای عربی نیز پائین تر است.

امروزه گسترش حضور زنان در عرصه بازار کار و ایجاد فرصت های برابر بین مردان و زنان و به طور کل رعایت عدالت جنسیتی در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی با میزان توسعه یافتگی کشورها رابطه ای ارگانیک پیدا کرده است. در همین رابطه دیکتاتوری استبدادی مذهبی حاکم، از نظر توسعه جنسیتی ۷۸ پله عقبتر از دنیا می باشد. ایران در شاخص توسعه جنسیتی در میان ۱۴۰ کشور دنیا در رتبه ۷۸ قرار دارد، این درحالیست که کشورهای حوزه خلیج فارس در این شاخص از شرایط مطلوبتری برخوردارند. کشور بحرین در زمینه شاخص توسعه جنسیتی در رتبه ۴۷، ترکیه ۷۰، کویت ۳۹، عمان ۶۰ و عربستان ۶۵ قرار دارد، بنابراین مشاهده می شود که ایران در مقایسه با همه کشورهای حوزه خلیج فارس در این شاخص عقبتر است.

رژیم استبدادی مذهبی حاکم همواره کوشیده است مشکلات و مصایب زنان میهنمان را در «حوزه فرهنگی» و «مشکلات زنانه» نگاه داشته و از سیاسی شدن آن خودداری کند اما از آنجا که موقعیت زنان در هر جامعه ای بازتابی از ساختار سیاسی و روابط طبقاتی حاکم است پس هر گونه تلاش برای لغو قوانین زن ستیزانه ماهیتی سیاسی به خود گرفته و علیه نظام حاکم خواهد بود.

در این مسیر اگر چه ایجاد تشکل های مستقل با وجود سرکوب شدید زنان همچون کارگران و دیگر اقشار جامعه دشوار می باشد اما امری بسیار حیاتی در روند مبارزه آنان بازی می کند. تشکل مستقل زنان جدا از منافع دولت جهت تلاش برای پیشبرد خواسته های صنفی زنان نه تنها اعتماد به نفس و قدرت ابتکار عمل زنان را بالا می برد بلکه از آنجا که مسأله رفع ستم بر زن پدیده ای خارج از مجموعه روابط حاکم و جدا از روندهای کلی جامعه نیست، در پیوند آن با دیگر جنبش های مترقی کارگری، دانشجویی و ... کمک بسزائی می کند.

بالا رفتن سطح آگاهی با آموزش مداوم و اتخاذ یک تئوری انقلابی توسط تشکل های مستقل زنان که در رابطه ای نزدیک با مبارزات طبقاتی قرار داشته باشد، جهت طرد تئوری سیاسی رژیم، تغییر روابط طبقاتی حاکم و به نبرد فراخواندن تمامی نمادهای سنتی که از ایدئولوژی به غایت عقب افتاده طبه حاکم نشأت می گیرد از مهمترین فاکتورهائی است که با توسل به آنها می توان گام های بلندی در راستای تثبیت جایگاه و مقام واقعی زنان در جامعه ایران برداشت. مبارزه با ایدئولوژی ولایت فقیه به مثابه اصلی ترین مانع برقراری عدالت و رفع تبعیض جنسیتی گرانیگاه مبارزه زنان را تشکیل می دهد. با نگاه دقیق تر، تمامی سیاستهای رژیم جهت حفظ قدرت سیاسی و توسعه بنیادگرایی در منطقه منافع زحمتکشان را هدف قرار داده است که بی تردید در مرکز آن سرکوب زنان به مثابه یکی از اصلی ترین اهداف بنیادگرایان قرار دارد. لذا، بالا بردن سطح آگاهی، شرکت در جنبش های عدالتخواهانه دیگر اقشار جامعه به خصوص کارگران و مزدبگیران جهت نیل به دموکراسی، صلح و عدالت اجتماعی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است

به طور کلی مبارزات زنان برای رفع ستم جنسیتی، ماهیتی کاملاً ضد نظام سرمایه داری دارد و در پیوندی گسست ناپذیر با مبارزات کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان است. زیرا بدون انهدام اقتصاد کالائی، ماهیت زن به عنوان یک کالا نیز از بین نخواهد رفت. برابری کامل زن و مرد مستلزم از بین رفتن نظام طبقاتی حاکم و نوع تقسیم کار کنونی که وظایف مجزائی در تولید اجتماعی بر عهده دو جنس زن و مرد گذاشته و جایگزین کردن آن با سیستمی بدون هر نوع تقسیم کار اجتماعی و جنسیتی می باشد.

نقش جنبش زنان به عنوان جنبشی بسیار مهم در اعتراضات ضد جنگ و ضد سیاست های نئولیبرالیستی، بیش از پیش به این ضرورت مهر تأیید می زند که مبارزه برای رفع ستم جنسیتی در پیوندی ناگسستنی با مبارزه برای رفع ستم طبقاتی قرار دارد و حضور زنان در صحنه مبارزه طبقاتی به تعمیق مبارزات زنان می انجامد. تجربه ثابت کرده است که میزان موفقیت جنبشهای عدالت خواه به میزان شرکت زنان در آن جنبش رابطه مستقیم داشته و انجام انقلابات اجتماعی بدون شرکت زنان امکان پذیر نخواهد بود. لذا مسایل و منافع زنان می باید در ردیف اول موضوعات مهم جنبش سوسیالیستی قرار گیرد و سازمانها و احزاب مدافع حقوق زحمتکشان می باید در رابطه نزدیک با تشکل های مستقل زنان قرار گیرند و برای به حرکت در آوردن نیروی عظیم زنان و جذب تعداد زیادتری از آنان که ستم دیده ترین افراد طبقه کارگر هستند بیش از پیش تلاش کنند. به طور کلی مشکلات امروزی زنان در یک جامعه سوسیالیستی که انسان و رهائی او، محور آن باشد به سمت حذف کامل پیش خواهد رفت. آن زمان که ماهیت خانواده کنونی به عنوان یک واحد اقتصادی از بین برود و هویت زن به عنوان فردی برابر با مرد در جامعه شناخته شود، آنگاه زن در شرایطی برابر با مرد در تولید اجتماعی شرکت خواهد کرد، موانع پیشرفت زنان به خاطر جنسیت از بین خواهد رفت و استعدادهای آنان به عنوان یک فرد در جامعه شکوفا خواهد شد این مهم، زنان جهان را در مقابل دو انتخاب قرار داده است، «سوسیالیم یا بربریت»